



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

کنترل پژوهش اصول فقه تطبیقی

خلاصه گزارش جلسه با

حجت الاسلام و المسلمین صادق لاریجانی

و حجت الاسلام و المسلمین علی محمدی

حسینیه
اندیشه

پاییز ۱۳۸۲

خلاصه گزارش بحث با حجة الاسلام و المسلمین صادق لاریجانی شنبه ۸۲/۹/۱

۱. حجة الاسلام صدوق: پس از طرح ضرورت درونی و بیرونی علم اصول... آیا در نزد مرحوم آخوند غرض تدوینی کفایت از تعیین حد و حدود موضوع علم اصول می‌نماید؟
۲. حجة الاسلام لاریجانی: ایشان می‌فرمایند: با غرض تدوینی، تمایز علوم از یکدیگر مشخص می‌شود نه اینکه با آن موضوع معین شود. ایشان قائل به موضوع برای علم هستند (براساس قاعده الواحد) منتها می‌گویند لازم نیست این موضوع نام خاصی داشته باشد. ایشان قائلند که این علوم متمایز دارای موضوعات مسائل جامع هستند. پس نمی‌گویند که غرض تدوینی، بلکه غرض خود علم است که تمایز علوم را معین می‌نماید.
۳. س: آیا بین تفکر و تفقه تمایزی وجود دارد؟ تفقه مصداقی از فقه است یا منطق؟
۴. ج: مگر منافاتی دارد که یک علم مصداقی از دو چیز باشد؟ مثلاً علم اصول به ضرورت به وجود آید و در عین حال منطق فقه نیز قرار گیرد. چه اشکالی دارد؟
۵. س: مشکل این است که از نظر منطقی اگر این مطلب استقرائی شود، حجیت نخواهد داشت.
۶. ج: استقراء در اینجا وارد نیست شما از باب ضرورت مباحثی را وارد علم می‌نمایید نه اینکه شیوه آن مباحث استقرائی شود. مسائل علم اصول از برخورد با نیازهای فقهی و تاریخی به وجود آمده‌اند و این ارتباطی با استقراء ندارد.
۷. س: شاخص ورود و خروج مباحث در علم اصول چیست؟
۸. ج: قوم در شاخص یک دیدگاه ندارند که بحث آن مفصل است؛ فرضاً شاخص را «قواعد مُمهد» گرفتیم، که این قواعد واسطه اثبات حکم شرعی قرار گیرند، اما ممکن است بسیاری مباحث باشند که این معیار بر آنها صادق نباشد. زیرا علم اصول یک علم بسته نیست که برای آن برهان جاری نمود. به فرض این معیار ثابت شود اما اینکه مسائل علم اصول همین‌ها است. معلوم نیست!
۹. س: این موضوع است که توسعه یا ضیق مباحث و مسائل را معین می‌نماید؟
۱۰. ج: چرا می‌گوئید موضوع! بلکه غرض نیز می‌تواند این کار را انجام دهد. البته ما نه موضوع و نه غرض هیچ کدام را قبول نداریم.
۱۱. س: آیا قوم منطقاً شاخصه‌ای را برای موضوع معین نموده‌اند؟
۱۲. ج: منظورتان از «منطقاً» چیست؟ شاخصه‌ای را معرفی نموده‌اند اما آیا شاخص باید منطقی باشد؟ اصلاً مگر منطق با شاخص منطقی به وجود می‌آید؟ دیدگاه من این است که تمایز علوم اعتباری است؛ حتی تمایز منطق از فلسفه نیز اعتباری است. مگر تمایز خود منطق، منطقی است که تمایز علم اصول از آن منطقی باشد؟ چرا این انتظار است که تمایزات منطقی بشوند؟ اگر تمایز علوم اعتباری باشد، چنین توقعی بی‌مورد است!
۱۳. س: غرض تدوینی غیر از غرض علم است. در این صورت پس از تعیین غرض علم اصول باید ضرورت، موضوع و هدف علم اصول نیز معین شود؟
۱۴. ج: اصلاً لازم است که علوم موضوع داشته باشند؟
۱۵. س: اگر نباشد نمی‌توان مسائل درون علم را طبقه بندی و منظم نمود.

۱۶. ج: یک طبقه بندی در دسته بندی علم وجود دارد و یک طبقه بندی نیز در مقام تعلیم و تعلم علم مطرح است. در مقام تعلیم و تعلم لازم است موضوع معرفی شود اما در مقام طبقه بندی علم لازم نیست موضوع به این معنا معرفی شود؛ بلکه می‌توان تنها به دسته بندی مسائل اکتفا نمود. اساساً اینکه علم موضوع می‌خواهد یا نمی‌خواهد، مربوط به تعیین جایگاه علم در واقع و نفس الامر است نه در مقام تدوین! ما می‌دانیم که جایگاه علم اصول چیست. اما به دنبال تمایز آن با سایر علوم هستیم.

۱۷. س: دیدگاه شما در تمایز علوم چیست؟

۱۸. ج: دیدگاه من به تبع نظریه مرحوم اصفهانی است. ایشان می‌گویند تمایز علوم ذاتی است؛ منتهی علم را مرکب اعتباری می‌داند! مشکلی که مرحوم آخوند با آن مواجه است این است که «اگر دو غرض بر یک دسته مسائل بار شود در این صورت اگر تمایز علوم به اختلاف اغراض باشد باید این مسائل واحد در دو علم قرار گیرند نه یک علم! مرحوم آخوند می‌گویند چنین مسئله‌ای رخ نمی‌دهد و اگر رخ دهد چه اشکالی دارد» در حالی که این نظر نادرست است و مرحوم اصفهانی این مشکل را حل می‌نمایند؛ ایشان می‌گویند: مرکب اعتباری به غرض، اعتباری می‌شود اما تمایز مرکبات اعتباری ذاتی است.

۱۹. س: آیا مرحوم اصفهانی در این بخش ذات و موضوع خاصی را معرفی می‌نمایند؟

۲۰. ج: چه لزومی دارد که ذات و موضوع خاصی معرفی شود؟ آیا اختلاف موضوعات لازم است؟ اصلاً آیا لازم است که یک موضوع داشته باشد؟ این اختلاف ذاتی است نه اشتراک و اجتماع آنها که اعتباری است. وحدت مرکب اعتباری بالعرض است. علامه طباطبائی از وحدت موضوع و تمایز علم در علوم واقعی دفاع می‌نماید نه علوم اعتباری، اما آیا در علوم واقعی نیز این تمایز و وحدت صحیح است یا خیر؟

۲۱. س: آیا «قواعد مُمهده» حاصل و محصول پژوهش اصولی است یا اینکه راهنمایی در ساخت مسائل علم اصول است؟

۲۲. ج: شما قواعد اصولی را می‌گوئید یا استنباط را؟ قواعد محصول و حاصل پژوهش اصولی است، نه حرکت پژوهشی؟ اما آیا علم به کیفیت ساخت تعریف می‌شود؟ این قواعد ما حاصل پژوهش است اما نه ما حاصل پژوهش‌های انجام یافته در خارج؟ این یک شاخصه‌ای است برای تعیین آنچه از این مسائل گفته شده است. اما مشخص نیست که این تعریف، تمام مسائل مطرح شده و مطرح نشده را در بر گیرد حتی قید «و التی ینتهی» نیز دارای مشکل است. لذا «ماحصل» اشاره دارد به کلیه قواعدی این چینی اعم از اینکه مطرح شوند یا نشوند! پس این معیاری است که چه چیزهایی اصول است و چه چیزهایی اصول نیست، اما اینکه با این چگونه باید کار کرد بحث دیگری است.

۲۳. س: آیا این قواعد را ناظر بر تفاهم و مخاطب با شارع می‌دانید یا خیر؟

۲۴. ج: بله این مطلب بدیهی است،

۲۵. س: آیا علم اصول مصداق از فهم است یا تفاهم (عقل عمل است یا عقل نظر)

۲۶. ج: مگر تفاوت عقل عمل و عقل نظر در فهم و تفاهم است؟ چرا این اصطلاح را جعل می‌نمائید مگر اصطلاح عقل عمل و عقل نظر چه اشکالی دارد؟

۲۷. س: غرض منطقی به قواعد فهمیدن و معنا (مثلاً نسبت‌های اندارجی) تعلق می‌گیرد.

۲۸. ج: غرض منطقی به قواعد استنتاج صحیح تعلق دارد و نسبت اندارجی مفهوم نیست، غرض منطقی این است که حرکت از یک دسته قواعد اعتبار شده، به سمت نتایج صادق را، معین می‌نماید. منطقی با صدق مواجه است نه معنا، اینکه معانی چه ارتباطی در خارج با هم دارند، به صدق و استنتاج می‌رسیم. ولی حقیقت منطقی، صرف

معانی نیست و تطابق آن به واقع است نه معانی! پس در مقام تحقیق و پژوهش بدون دلیل نباید جعل اصطلاح نمود. ببیند آنچه فعلاً موجود است نیاز شما را بر طرف می‌نماید یا خیر؟ این دسته سوالات نیاز به مقدمات کثیری داشته و ثمره‌ای در علم اصول نیز ندارد. مرحوم شهید صدر می‌فرمایند علم اصول منطق فقه است من نمی‌دانم که جعل این اصطلاح چه فایده‌ای دارد؟ آیا منطق است، یعنی آلت درست اندیشیدن در فقه؟ آیا در علم اصول مانند منطق ارتباطات واقعی وجود دارد؟ علامه می‌فرمایند علم اصول اعتباری است. آقای مکارم نیز می‌گویند: علم اصول اعتباری است. آقای خوئی می‌گویند: بیشتر مباحث اعتباری است. اما من نظرم این است که علم اصول اعتباری نیست، یعنی در عمده مباحث نفس‌الامری می‌باشد. معتقدم که عمده فهرست مباحث دارای نظم برهانی نیست. در جزوه فهرست نیز به دنبال تنظیم همین مباحث بوده‌ایم بعضی از مباحث طرح شده‌اند و بعضی از مباحث طرح نشده‌اند معلوم نیست که مبادی آن مبادی همه مسائل اصولی باشند، مثلاً بحث حسن و قبح مبادی همه مسائل اصولی نیست، اما مبداء خیلی از مباحث اصولی قرار می‌گیرد یا مانند بحث اشتراک یا استعمال لفظ در اکثر از معنا».

بسمه تعالی

مجموعه سوالات و اشکالات بررسی شده در مباحث تطبیقی اصول با حجج اسلام علی محمدی و فاضل گلپایگانی

۱. آیا تعیین «غرض تدوینی» برای موضوع علم اصول بمنزله تأیید روش «استقراء» در علم اصول نیست؟
— نتیجه: در موضوع علم اصول استقراء وارد شده است، زیرا اصول را محدود به فقه نموده‌اند و علم فقه نیز بازگشت به باید و نباید عرفی دارد که از طریق استقراء به دست می‌آید.
— اشکال: اگر موضوع علم اصول بازگشت به استقرای عرفی نماید، این علم از حوزه‌ی تخصص خارج شده و تبدیل به یک امر عمومی می‌گردد، که کار عموم مکلفین خواهد بود و یقیناً این مطلوب اصولیون نبوده است.
— اشکال: اصولیین در باب موضوع علاوه بر آنکه از منطقیین تبعیت نکرده‌اند، قاعده منطقی نیز در باب موضوع ارائه نکرده‌اند!
— اشکال: نسبت به امر و نهی (نسبت حکمیه) موضوع و فعل (مکلف) در موضوع علم اصول، استقرائی عمل شده است.
۲. آیا اصولیون توانسته‌اند جنس و فصل منطقی در تعریف علم اصول ارائه نمایند؟
— اشکال: در تعریف علم اصول بحث روشی صورت گرفته نه ارائه تعریف!
۳. آیا «قواعد ممهده» قواعد ساخت علم اصول هستند یا بعنوان اثر و نتیجه آن؟
— اشکال: قواعد ممهده اگر به معنای قواعد ساخت (سطوح مختلف استنباط) باشد در تعریف نبایستی وارد شوند اما اگر به معنای اثر و نتیجه باشند اشکالی ندارد.
— اشکال: در تعریف علم اصول اگر استقرای عرفی وارد شود از حوزه اجتهاد تخصصی خارج می‌گردد!
۴. آیا می‌توان گفت که تعریف همان موضوع، بالتفصیل است؟
۵. پایگاه وحدت علم اصول عقل نظر است یا عقل عمل؟ یعنی تفقه مصداقی از تفکر است یا فعلی است که تحت قواعد عقل جاری می‌شود (مثل حُسن و قُبْح ذاتی)؟
— اشکال: حد اولیه علم اصول ساخت حجت های عرفی، عقلی و عقلائی است، لذا منطق صوری دخلی در این نوع حجت‌ها ندارد؟

گزارش بحث با حاج آقای علی محمدی شارح کفایه - فیضیه - دوشنبه ۸/۲۶/۸۲ - بعد از صلاة ظهر

۱. ایشان خواست مجلد گزارش جلسات مبادی اصول فقه احکام حکومتی (از ۱ تا ۳۰) را بگیرد و برود.
۲. ما به ایشان گفتیم نیازی به توضیح در مورد این مجلد وجود دارد.
۳. نماز خوانده شد.
۴. بعد از نماز در مدرسی نشستیم و گفتگو آغاز شد.
۵. ابتدا گفته شد که بحث‌های اصول حاج آقای حسینی سه دور داشته است که این دور اول و ۳۰ جلسه نخست است.
۶. گفتیم: این بحث اصلی ایشان است که ما بعد از فوت ایشان در حال تطبیق و نزدیک کردن این مباحث به آراء حوزویان جهت تفاهم می‌باشیم.
۷. گفتیم: سه سال بر روی منطق کار کرده‌ایم که اکنون جلسات ماهانه‌ای با آقای غروی‌ان در تطبیق آن داریم.
۸. گفتیم: یک سال هم هست که بر روی اصول کار می‌کنیم.
۹. گفتیم: تصمیم گرفتیم در اصول خدمت بزرگان اصول برسیم و میزان تطبیق را کنترل کنیم و به تفاهم رسانیم.
۱۰. گفتیم: در جلسه قبل بنده متوقع بودم که حضرتعالی بحث حاج آقای صدوق را متوقف کرده و سؤال مطرح کنید.
۱۱. گفتیم: بدون این کار بحث بسیار گسترده شد و اشکالات زیادی مطرح شد که ما از نوار ۱۷ اشکال درآوردیم.
۱۲. گفتیم: در حالی که باید یک به یک بحث‌ها و اشکالات را طرح کرد و بحث نمود.
۱۳. گفتیم: از این رو ما چند سؤال را آورده‌ایم که اکنون طرح کنیم و نظر شما را بدانیم.
۱۴. گفت: بله! در جلسه من صلاح ندیدم که حرف ایشان را قطع کنم. می‌خواستم آراء شما را بشنوم.
۱۵. گفت: در عین حالی که اشکالاتی که کردم بعضی‌ها را ایشان پذیرفت مانند بحث اجتهاد و تخصص!
۱۶. گفت: ولی در آخر جلسه آنقدر بحث کثرت پیدا کرد که به خود من هم فشار آمد و حوصله گوش دادن نداشتم.
۱۷. گفتیم: غرض ما در هر صورت این است که احتمالی پیدا شده باید به تفاهم با حوزه گذارده شود.
۱۸. گفتیم: و این کار با درس خارج ممکن نیست.
۱۹. گفت: بله! موافقم.
۲۰. گفتیم: باید با خواص حوزویان تفاهم شود تا بحث به غنای بیشتری برسد.
۲۱. گفتیم: ان شاء الله این بحث هم برای آخرت ما خیر باشد و فردا جوابی داشته باشیم بدهیم.
۲۲. ایشان تأیید کرد و ما وارد بحث و سؤالات شدیم.
۲۳. گفتیم: اگر محور جمع شدن مسائل علم اصول به دور هم را غرض تدوینی بگذاریم، به جای آن که موضوع این کار را انجام دهد، در نتیجه باید از طریق استقراء مسائل را جمع کنیم و این استقراء سه حالت دارد: یک بار باید در روایات استقراء کنیم، یک بار در روش‌های تفقه و قواعد عقلی و عرفی و یک بار هم در موضوعات مبتلی به مکلفین و موضوعات جامعه که این سه تا همان اسناد، استناد و اسنادی است که حاج آقای صدوق فرمودند.
۲۴. گفتیم: ولی اگر بخواهیم منطقی وارد بشویم، باید موضوع مشخص کنیم و از عوارض آن بحث کنیم.
۲۵. گفتیم: استقراء دارای حجیت منطقی نیست. آیا در اصول حجیت پیدا می‌کند؟!
۲۶. گفت: از طریق موضوع هم که وارد شوید، باز برای جمع‌آوری عوارض این موضوع باید استقراء کنید. مثلاً ما شیعیان می‌گوییم که چهار موضوع داریم، بعضی از اهل سنت تا ۱۷ موضوع هم گفته‌اند.
۲۷. گفتیم: اگر بخواهیم منطقی بحث کنیم، بیش از یک موضوع حق نداریم تعیین کنیم.

۲۸. گفت: نخیر! موضوع منطق را گفته‌اند «معرف و حجت» است، یعنی دو تا موضوع دارد. علم نحو هم دو موضوع دارد، می‌گویند از «کلمه و کلام» بحث می‌کند.
۲۹. گفتیم: بله! این اشکال به خود منطق هم وارد است. یعنی باید بگوییم منطق اشتباه کرده که گفته موضوع علم باید واحد باشد.
۳۰. گفت: نه اصلاً منطق نگفته که موضوع علم باید واحد باشد. منطق تنها می‌گوید که هر علم باید موضوع داشته باشد. فقط همین را گفته است.
۳۱. گفتیم: پس جامع مسائل چیست و به کجا باز می‌گردد؟
۳۲. گفت: در هر بحثی یک جامع داریم و یک موضوع که حول آن بحث می‌کنیم.
۳۳. گفت: استقراء در منطق اشکال دارد، چرا که می‌گوییم اگر ما صد بار امتحان کردیم آب در ۱۰۰ درجه به جوش آمد، ممکن است در ۱۰۱ بار این نباشد. این استقراء ناقص است و مفید یقین نیست. ولی در اصول ما می‌گوییم هر چه بشود قاعده جمع می‌کنیم، هر قاعده هم به تنهایی، استقرایی نیست و مفید است.
۳۴. گفتیم: شما که نمی‌توانید بگویید تمام قواعد را پیدا کردم. پس چگونه می‌گویید استقراء من در قواعد کافیه است و اگر بر اساس این قواعدی که نمی‌دانم بیش از آن هم هست یا خیر، حکم بدهم حجیت دارد؟!
۳۵. گفت: اصل این است که مجتهد بذل جُهد کند، زیرا لایکلف الله نفساً الاّ وسعها. یعنی همین تلاش حجیت دارد.
۳۶. گفتیم: شما غایت بیرونی را از غایت درونی تفکیک می‌کنید. در حالی که غایت درونی سبب شکل گرفتن ساختار مباحث می‌شود، ولی شما غایت بیرونی را جامع مسائل علم می‌گیرید. غرض تدوینی همان غرض مؤلف است و این بیرون از خود علم است.
۳۷. گفت: اولاً غرض محقق همان غرض تولید علم است. محقق که نمی‌آید برای خودش یک کاری کند.
۳۸. گفت: ثانیاً علم اصول علم آلی (مقدماتی) است و بنابراین غایت درونی ندارد. تنها غایت بیرونی دارد و آن به‌کارگیری در فقه است. مثل منطق که آلت است برای فلسفه.
۳۹. گفتیم: غایت درونی منطق را می‌گویند مصون بودن در خطای در تفکر است و غایت بیرونی آن مصون بودن از خطا در علوم دیگر.
۴۰. گفت: این اساساً دو مرحله است نه دو غایت. یعنی مثلاً در ادبیات پیدا شدن ملکه و قدرت گفتار - به قول شما - غایت درونی می‌شود که یک امر عام و بسیط و کلی است. ولی استفاده از آن به این که شما نحوی صحبت کنید غایت بیرونی می‌شود.
۴۱. گفتیم: غایت درونی مربوط به ساخت و پیدایش علم است. در حالی که غایت بیرونی، محصول علم است.
۴۲. گفت: بله! این حرف را که گفته‌اند: علت غایی تصوراً مقدّم و تحققاً مؤخّر است. یعنی فاعل ابتدا تصور می‌کند غایت را و این دخیل در انجام فعل می‌شود ولی بعد از فعل است که غایت محقق می‌شود.
۴۳. گفتیم: این نکته‌ی اول بود. نکته‌ی دوم این بود که شما هم اشاره کردید که علم اصول از نگاه به علم فقه پیدا می‌شود. یعنی نیاز در علم فقه هست و قواعد در علم اصول تمهید می‌شود برای به‌کارگیری در فقه. آیا این به معنای این نیست که علم اصول مشمول علم مادون خود که فقه است می‌شود؟! در حالی که اصول مقدّم است.
۴۴. گفت: از چه جهت می‌گویید اصول تقدّم بر فقه دارد؟ از جهت آموزشی بگویید که اول اصول را می‌خوانند، بله! همین طور است. همان طور که پیش از فلسفه، منطق می‌خوانند. ولی از جهت این که تقدّم به معنای تقدّم رتبی در اولویت باشد، نخیر! در تمام مقدمات هم همین طور است که هیچ وقت مقدمه بر ذی‌المقدمه رتبتاً بالاتر نیست. اصلاً به همین دلیل می‌گویند که این، علم اصول فقه است! یعنی مال فقه است.

۴۵. گفتیم: از این جهت که روش بر مصداق حاکم است. مانند منطق که حاکم بر اصول است.
۴۶. گفت: این که شما سعی می‌کنید قواعد منطق صوری را بر اصول حاکم کنید، چگونه است؟ هیچ فقیهی تا به حال نیامده است قواعد منطق صوری را حاکم کند. بلکه اصولیون همیشه منطق فطری را حاکم می‌کنند. حتی ارسطو هم نیامده بگوید که منطق همین است. او تنها یک تدوینی از این منطق فطری ارائه داده است.
۴۷. گفتیم: اتفاقاً مرحوم آخوند تصریح کرده که می‌خواهد منطقی وارد بحث شود.
۴۸. گفتیم: برای فقها یک ارتکاز ایجاد شده و با این ارتکاز منطق صوری وارد مباحث اصول می‌شوند. یک فرهنگ شده است. ولو که نخواستند باشند.
۴۹. گفت: بله! فقهای بوده‌اند مثل محقق اصفهانی که به خاطر قدرت در مباحث فلسفی، خیلی از این اصطلاحات را در اصول آورده و به کار گرفته‌اند ولی این به معنای آن نیست که منطق صوری حاکم می‌شود. بلکه آن چه فقیه حجت می‌داند همان منطق فطری است که انسان‌ها به صورت عادی با آن فکر می‌کنند.
۵۰. گفتیم: مثلاً در اجتماع امر و نهی بحث منطقی امتناع اجتماع ضدین را طرح کرده‌اند. یا در بحث مشتق، از ذات و ذاتی بحث شده است. حتی مرحوم آخوند نیز در اول کفایه بحث از حمل شایع و کلی طبیعی نموده است.
۵۱. گفت: اجتماع ضدین اصلاً بحث منطق هم نیست. هیچ فیلسوفی هم این بحث را طرح نمی‌کند. زیرا این‌ها موضوع منطق فطری است. یعنی بدیهی است و همی مردم این را می‌فهمند و لذا اصولی هم می‌فهمد و به کار می‌گیرد.
۵۲. گفتیم: اتفاقاً علامه در نهایتاً این بحث را طرح کرده در بحث واحد و کثیر!
۵۳. گفتیم: در هر صورت نظر شما این است که چه موضوع منطقی برای علم اصول درست بشود و چه غرض تدوینی، در هر صورت به استقراء کشیده می‌شود.
۵۴. گفت: بله! ولی این استقراء مفید است. و حجیت دارد چون بذل جهد شده است.
۵۵. گفتیم: در هر صورت نکته‌ی قابل توجه این است که یا شما تفقه را مصداق تفکر می‌دانید و باید قواعد منطق بر آن حاکم شود و یا آن را یک فعل می‌دانید و فعل موضوع عقل عمل است و عقل عمل قواعد دیگری دارد.
۵۶. گفت: دقت کنید! عقل عمل و عقل نظر به معنای این نیست که ما دو عقل داریم. ما تنها یک عقل داریم. ولی ما بر اساس تفاوت مدرکات است که آن را تقسیم می‌کنیم. یعنی یک مدرکاتی داریم که فقط دانستن آن مهم است که می‌گوییم نظری است و یک مدرکاتی داریم که شایسته‌ی فعل هستند یعنی باید به آن عمل کرد. پس فرقی نمی‌کند در هر صورت عقل کارش درک است.
۵۷. گفتیم: به هر حال شما قبول دارید که یک موقع بحث از فکر است که حکمت نظری درست شده است برای آن قواعد بدهد و این یک دستگاه است و گاهی بحث از تحلیل مکانیزم و پیدایش فعل است که علامه در مقاله‌ی ششم از شوق و اراده و میل بحث می‌کند تا این مکانیزم را توضیح دهد و این حکمت عملی است که یک دستگاه دیگری است. اگر شما تفقه را نظری بگیرید قواعد این دستگاه بر آن حاکم می‌شود و اگر آن را یک فعل بدانید در آن صورت قواعد دستگاه حکمت عملی بر آن حاکم می‌شود که در آن جا بحث از حُسن و قُبْح و جریان اراده است.
۵۸. گفت: بله! صحیح است.
۵۹. گفتیم: حالا همین منطق فطری که شما فرمودید، گفتید حجیت دارد چرا که لایکلف الله نفساً الا وسعها. حالا اگر یک احتمال - در همان حد احتمال - کسی بگوید می‌توان از طریق شرع آن را قاعده‌مند کرد و بگوید شارع حتی در قواعد شناخت و پیدایش درک و فهم هم نظر دارد و شیعه به این عقلانیت امروز رسیده است که بتواند عقل خود و منطق فطری خود را نیز ارتقاء ببخشد و بیاورد تحت حجیت، یعنی حجیت حاکم بر شناخت شود، آیا باز هم منطق فطری لایکلف الله نفساً الا وسعها خواهد بود و حجّت خواهد شد؟!

۶۰. گفت: این حرف شما همان حرف اخباریون نیست؟!

۶۱. گفتیم: نه! اصلاً اتفاقاً این حرف را به حاج‌آقای حسینی هم گفتند ولی ایشان نفی کردند. منظور ما این است که تا به حال ما نمی‌توانستیم قواعد حجیت برای عقل فطری خود بیاوریم، پس تا به حال هر چه کرده‌ایم هم حجت بوده است چون شما فرمودید که بذل جُهد حجیت‌آور است. ولی امروز عقلانیت شیعه به حدی رسیده است که می‌تواند از شرع قواعد شناخت را استخراج نماید. در حدّ یک احتمال اگر کسی به چنین چیزی برسد آیا دیگر برای او همان عقل فطری حجیت خواهد داشت.

۶۲. گفت: نخیر! دیگر برای او حجیت نخواهد داشت و باید به آن قواعد جدید عمل کند.

۶۳. گفتیم: آیا درست است که اگر موضوعات فقه گسترده شد، اصول نیز باید متناسب با آن گسترده شود تا نیاز فقه را برطرف سازد؟

۶۴. گفت: بله! صحیح است.

۶۵. در نهایت بحث را به انصاف کشیدیم و این‌که هدف ما نزدیک شدن به حوزه است و تصمیم بر عهده‌ی شماست که آراء و نقد خود را مکتوب فرمایید و یا این‌که مجدداً در جلسه‌ی حضوری بحث ادامه پیدا کند؟

۶۶. گفتند مطالعه خواهند کرد و با ما تماس خواهند گرفت تا برنامه‌های بعدی مشخص شود.

انجم‌شعاع و موشح